



درس تفسیر سوره مبارکه غافر - جلسه ۷

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۷) رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۸) وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۹) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لِمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذِ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ (۱۰) قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَتْنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (۱۱) ذَلِكَ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَخُدَّهِ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ (۱۲)﴾

از بین رفتن نَسبها با وقوع نفخ صور

آنچه مربوط به سؤالات قبلی است، یکی این است که بعد از نفخ صور هیچ نسبتی بین مردم نیست، چون همه «دفعتاً» از خاک برمی خیزند. این ﴿فَلَا أُنْسَابَ بَيْنَهُمْ﴾ که در سوره مبارکه «مؤمنون» آمده است، ناظر به

بعد از نفخ صور است؛ در سوره «مؤمنون» فرمود وقتی که نفخ صور شد: ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ﴾ در آن روز ﴿وَلَا يَتَسَاءَلُونَ﴾^۱ هیچ سؤالی از یکدیگر نمی‌کنند، چون آن روز هیچ نسبتی در کار نیست.

امکان جمع شدن انساب بعد از حسابرسی اعمال

اما وقتی حساب‌ها بررسی شد، عده‌ای اهل بهشت شدند و «آباء» و ازواج و ذریات آنها هم اهل ایمان بودند که در نتیجه اهل بهشت بودند، آن‌گاه اینها را با هم در یکجا جمع می‌کنند که ﴿الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾^۲ و در سوره مبارکه «غافر» که محل بحث است، فرشته‌ها از خدای سبحان می‌خواهند که «آباء» و اجداد و صالحین اینها را هم مثل ذراری به اینها ملحق کنند تا اینها محفل انسی هم داشته باشند نه ازواج و «آباء» و ذراری که در آخرت پدید آمده باشند، در آخرت که کسی از کسی متولد نمی‌شود! ازواج و «آباء» و ذراری که در دنیا بودند، در آخرت به «علاقه ما کان» کنار هم جمع می‌شوند. پس نسبتی در هنگام نفخ صور نیست، چون همه «دفعتاً» از خاک برمی‌خیزند؛ این ﴿فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ﴾ که در سوره «مؤمنون» است، بعد از بیان آنکه فرمود: ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ﴾ آمده است. آن‌گاه بعد از اینکه حساب‌ها بررسی شد و عده‌ای صالح بودند، پدران آنها صالح، ازواج آنها صالح، ذراری آنها صالح، این گروه را به دعای فرشته‌ها در کنار هم جمع می‌کنند.

جمعی بودن زندگی در آخرت نه اجتماعی بودن آن

پرسش: آیا زندگی در آن‌جا جمعی می‌باشد؟

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱.

۲. سوره طور، آیه ۲۱.

پاسخ: بله، زندگی جمعی است، لکن اجتماعی نیست و در آنجا هم هر کسی مهمان خودش است، نه اینکه کسی بتواند مشکل دیگری را حل کند. در دنیا اولاً براساس ضابطه و ثانیاً براساس رابطه، احتیاجات برطرف می‌شود؛ امّا در آنجا نه ضابطه است و نه رابطه! ضابطه دنیا عقود اسلامی، تجارت و خرید و فروش است که افراد مشکل مسکن، لباس، پوشاک، خوراک و داروی خودشان را در آن تأمین می‌کنند؛ امّا رابطه آن است که کسی پدر کسی است، کسی پسر کسی است، یکی خردسال است، یکی سالمند است که براساس رابطه خانوادگی، جزء «عمودین» هستند و «واجب النفقه» می‌باشند و مشکل یکدیگر را حل می‌کنند. در قیامت ﴿لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ﴾^۱ که این نفی جنس است و این «لَا يَبِيعُ» اشاره به کل خطوط اقتصادی است؛ یعنی در قیامت هیچ ضابطه‌ای نیست که کسی براساس خرید و فروش و اجاره و عقود اسلامی مشکل خود را کند و همچنین «خُلَّة» و دوستی و رابطه هم نیست که کسی «واجب النفقه» دیگری باشد، هر کسی مهمان سفره خودش است؛ لذا فرمود ﴿تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾^۲؛ زاد و توشه را این‌جا باید تهیه کنید، آن‌جا هیچ خبری نیست؛ نه بازاری است که انسان چیزی بخرد و نه اینکه کسی «واجب النفقه» دیگری است؛ امّا هر کسی که مهمان سفره خودش است، این سفره شخصی را در کنار دیگر سفره‌ها - برای ایجاد انس - درباره خصوص این گروهی که فرشته‌ها دعا می‌کنند جمع می‌باشد. غرض این است که آن‌جا زندگی فردی است و همه جمع هستند؛ ولی اجتماعی نیست؛ نه ضابطه تجاری در آن‌جاست و نه رابطه خانوادگی است.

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۴.

۲. سوره بقره، آیه ۱۹۷.

این دو گروه که فرمود: ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ﴾ گروه اول، ﴿وَمَنْ حَوْلَهُ﴾ گروه دوم، اینها چند کار می‌کنند: اولاً تسبیح الهی دارند که بحث آن گذشت؛ ثانیاً این تسبیح با تحمید همراه است که بحث آن هم گذشت؛ ثالثاً تلازم تسبیح و تحمید است که بحث آن هم گذشت؛ رابعاً ایمان است که زمخشری این ایمان را خوب تشریح کرد و فخر رازی همان‌طوری که در بحث دیروز ملاحظه فرمودید، دارد که اگر در تمام کتاب کشف هیچ مطلبی جز این مطلب نبود، «لکفاه فخرّاً و شرفاً»^۱ سرّ این مطلب این است که در آن روز مشکل مسائل کلامی، همین مسئله «تجسیم» بود؛ در اینکه «عرش» است، ﴿عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾^۲، ﴿وَكَانَ عَرْشُهُ﴾^۳ «کذا و کذا» خیال می‌کردند که - معاذ الله - خدای سبحان جسم است و مشکل عدّه زیادی هم همین مجسمه بودن بود. زمخشری می‌گوید که اگر - معاذ الله - خدا جسم بود و روی «عرش» بود، فرشته‌هایی که حامل «عرش» هستند، یک گروه؛ فرشته‌هایی که اطراف «عرش» هستند، دو گروه؛ «الله» را - معاذ الله - می‌دیدند و ایمان می‌آوردند؛ این ایمان دیگر فخر نبود تا خدای سبحان از اینها به عنوان اینکه اینها ایمان آوردند، به عنوان جلال و شکوه ذکر کند! معلوم می‌شود که ایمان اینها به «الله» مثل ایمان انبیا، ایمان به خدایی است که ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾^۴ است.^۵ مشکل جدّی آن روز همین مشکل کلامی بود که مجسمه داشتند و برخی از اصحاب هم به اینها منسوب هستند، گرچه اینها را تطهیر کردند! مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید خودشان از بعضی از

۱. مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۴۸۸؛ «و رحم الله صاحب «الكشاف» فلو لم يحصل في كتابه إلا هذه النكتة لكفاه فخرّاً و شرفاً».

۲. سوره طه، آیه ۵.

۳. سوره هود، آیه ۷.

۴. سوره انعام، آیه ۱۰۳.

۵. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۱۵۲؛ «ما فائدة قوله ﴿وَيُؤْمِنُونَ بِهِ﴾ و لا يخفى على أحد أنّ حملة العرش و من حوله من الملائكة الذين يسيحون بحمد ربهم مؤمنون؟ قلت: فائدته إظهار شرف الإيمان و فضله، و الترغيب فيه كما وصف الأنبياء في غير موضع من كتابه بالصلاح لذلك، و كما عقب أعمال الخير بقوله تعالى ﴿ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ فأبان بذلك فضل الإيمان و فائدة أخرى: و هي التنبيه على أن الأمر لو كان كما تقول المجسمة، لكان حملة العرش و من حوله مشاهدين معانين و لما وصفوا بالإيمان، لأنه إنما يوصف بالإيمان: الغائب، فلما وصفوا به على سبيل النماء عليهم...».

اصحاب گِلِه می‌کند که اینها مبتلا به «تجسیم» بودند؛ اما اوایل اسلام بود، البته نسبت به اینها که مسائل عمیق و نظری توحیدی برای خیلی‌ها حل نشده بود یا اصلاً اسناد این حرف‌ها به «هشامین»^۱ «کما هو الظاهر» درست نبود؛ لذا ایشان در تفسیر کبیر، از این جمله زنجشیری خیلی تکریم می‌کند.

مختار بودن فرشته‌ها در اعمال و فرق طلب مغفرت آنها با انبیا

پرسش: ملائکه که اختیار ندارند؟

پاسخ: چرا اختیار ندارند؟! ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ اینها برای مؤمنان طلب مغفرت می‌کنند. فرق فرشته‌ها با انبیا این است که انبیا از آن جهت که انسان هستند و مکلف می‌باشند همیشه طلب مغفرت دارند؛ منتها با این تفاوت که طلب مغفرت دیگران رفعی است و برای اینها دفعی؛ ولی فرشته‌ها اصلاً طلب مغفرت ندارند. در آیه مد نظر تسبیح یکی، تحمید دو، اقتران تسبیح به تحمید که با «باء» حمل شده سه، نفمود ﴿يُسَبِّحُونَ وَيُحَمِّدُونَ﴾، بلکه فرمود: ﴿يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ﴾ که در سوره «اسراء» هم این سه امر را با دو تعبیر ذکر شده است: ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾^۲ «يُسَبِّحُ» یک، «حمد» دو، این «باء» که تلازم و اقتران را می‌فهماند سه؛ نه اینکه هر موجودی خدا را تسبیح می‌کند و خدا را تحمید می‌کند، بلکه استدلال تسبیح به تحمید وابسته است و برهان تحمید به تسبیح وابسته است؛ آن امر سوم دقیق را با این «باء» مصاحبه فهمانده است؛ لذا نفمود که ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهِ وَيُحَمِّدُهُ﴾.

۱. التوحید (للسدوق)، ص ۹۷؛ «حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ الرَّحْجِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) أَسْأَلُهُ عَمَّا قَالَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ فِي الْجِسْمِ وَهِشَامُ بْنُ سَالِمٍ فِي الصُّورَةِ فَكَتَبَ (عليه السلام): دَعَا عَنْكَ حَيْرَةَ الْحَيْرَانِ وَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ لَيْسَ الْقَوْلُ مَا قَالَ الْهَشَامَانُ..»

۲. سوره اسراء، آیه ۴۴.

عمده این است که انبیا به خدای سبحان عرض می‌کنند که ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي﴾^۱ و «کذا و کذا»، درباره انبیا این‌طور است! اما درباره فرشته‌ها این‌طور نیست که برای خودشان استغفار کنند. انبیا - چه درباره وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چه درباره نوح - همه اینها موظف هستند که بگویند: ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي﴾ و «کذا و کذا»؛ نوح این کار را کرده و همچنین وجود مبارک پیغمبر مأمور شد که این کار را کند. اولاً در سوره‌ای که به نام مبارک آن حضرت است آیه نوزده این است: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ که بهترین علم، علم توحید است؛ ثانیاً: ﴿وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾؛ منتها استغفاری که برای مؤمنین هست، استغفار رفعی است و استغفاری که برای خود آنهاست، استغفار دفعی است؛ آنها استغفار می‌کنند تا لغزش و سهو و خطا و نسیان درباره دستورهای الهی به حرم امن آنها راه پیدا نکند که «دفعاً للذنب» استغفار می‌کنند و افراد عادی «رفعاً للذنب» استغفار می‌کنند. خیلی از افراد - غیر از معصومین همین‌طور هستند - لغزش‌هایی داشتند و دارند که برای رفع آن لغزش‌ها استغفار می‌کنند؛ ولی ذوات قدسی معصومین و اهل بیت (علیهم السلام) دفعاً استغفار می‌کنند؛ لذا تا آخر عمر معصوم هستند؛ درباره نوح (سلام الله علیه) هم همین است، آیه ۲۸ سوره «نوح» این است: ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا﴾. پس انبیا برای خودشان استغفار می‌کنند، چون از آن جهت که مکلف هستند و در عالم طبیعت به سر می‌برند، فشار از هر طرف هست؛ منتها اینها در سنگر الهی هستند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که قلعه توحید است، اینها در قلعه و دژ الهی هستند که آن دژبان از اینها حفاظت می‌کند و اینها «دفعاً للذنب» استغفار می‌کنند؛ ولی برای فرشته‌ها هیچ ندارد که فرشته برای خودشان طلب مغفرت می‌کنند، برای اینکه اینها در حوزه معصیت نیستند. یک بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) دارد که اینها نه شهوت دارند، نه غضب دارند، گناه برای اینها فرض نمی‌شود، اصلاً برای چه گناه کنند؟! عامل گناه در

اینها نیست، آن برهانی که حضرت امیر در نهج البلاغه^۱ دارد همین است که راهی برای گناه اینها نیست، چگونه گناه کنند؟

فرشته‌ها از آن جهت که ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَفَعَلُوا مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۲ درباره فرشته‌های دوزخ است؛ برابر آنچه در سوره مبارکه «انبیاء» آمده است، فرمود اینها کسانی هستند که ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ﴾^۳ هستند و از این جهت راه برای گناه آنها نیست، «لادفعاً و لارفعاً»؛ از این جهت درباره فرشته‌ها نیامده که اینها «يَسْتَغْفِرُونَ لِأَنْفُسِهِمْ» یا «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا» فقط تسبیح دارند، یک؛ تحمید دارند، دو؛ این دو را معلل کردند «أحدهما» را «بالآخر»، سه؛ تسبیح آنها با «باء» تحمید آمیخته است، چهار؛ امّا «إِغْفِرْ لَنَا» در آن نیست؛ ولی ﴿يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ یعنی «یستغفرون للمؤمنین»، ﴿يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾^۴ فرمود که ﴿يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾. بنابراین سرّ اینکه درباره انبیا ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي﴾ «وَلَكَذَا» آمده و درباره فرشته‌ها این نیامده، برای این است که راهی برای گناه نیست.

مناجات فرشته‌های حامل عرش بیانگر نگاه برتر آنها به خدای سبحان

اما به خدای سبحان عرض می‌کنند: ﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا﴾؛ آن‌طوری که ما تو را شناختیم تمام ذات تو رحمت و علم است، نه اینکه رحیم و علیم هستی! اصلاً ذات تو غیر از رحمت و علم نیست! یک وقت است که می‌گوییم تو «بِكُلِّ شَيْءٍ» رحیم هستی ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾^۵ که در یک بخش از آیات

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۱؛ «لَا تَعْدُو عَلَى عَزِيمَةِ جَدِّهِمْ بِلَادَةَ الْفَقَلَاتِ وَلَا تَنْتَضِلُ فِي هِمَمِهِمْ خَدَائِعُ الشَّهَوَاتِ».

۲. سوره تحریم، آیه ۶.

۳. سوره انبیاء، آیه ۲۷.

۴. سوره شوری، آیه ۵.

۵. سوره اعراف، آیه ۱۵۶.

است و بخش دیگری از آیات هم ﴿اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۱ است که لسان آنها غیر از لسان این آیه است؛ لسان آن آیه این است که خدا همه چیز را می‌داند و به همه چیز رحم می‌کند؛ اما لسان این آیه این است که خدایا تو یکپارچه رحمتی و تو یکپارچه علمی! ﴿رَبَّنَا﴾ که با خدا کار دارند، نه اینکه تو رحمت می‌فرستی و به همه اشیا علم داری، اصلاً تو یکپارچه رحمتی! تو یکپارچه علمی! این تعبیر با آن دو طایفه از آیه خیلی فرق می‌کند.

پرسش: برای انبیا و اولیا که استغفار دفع است، برای فرشته‌ها هم نمی‌تواند دفع باشد؟

پاسخ: خیر، چون فرشتگان در معرض این تهاجم نیستند.

بنابراین بحث در دو گروه است: حاملان عرش؛ یعنی جبرئیل، اسرافیل، میکائیل، عزرائیل (علیهم السلام) و آنهایی هم که «حافین حول العرش» هستند، بحث آنها در پایان سوره مبارکه «زمر» گذشت: ﴿وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ﴾^۲ در این جا بحث فطرس و «ملائکة الارض» نیست. این ملائکه یک دید وسیع‌تری دارند و اینها مجاز هستند که با خدا حرف بزنند؛ می‌گویند خدایا تو یکپارچه رحمتی! تو یکپارچه علمی! پس خیلی با آن دو طایفه از آیات فرق دارد که ﴿رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾ و ﴿اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾. در حالی که اینها با خود خدا حرف می‌زنند و می‌گویند تو یکپارچه رحمتی! یکپارچه علمی! هر چه ما می‌فهمیم، فقط رحمت و علم می‌فهمیم! این نگاه کجا و آن نگاه کجا؟! حاملان «عرش» این طور حرف می‌زنند، «حافین حول العرش» این طور حرف می‌زنند، بالاخره عرشیان این طور فکر می‌کنند! مگر این فکر از افراد دیگر ساخته است؟! افراد دیگر اگرچه حکیم و فقیه باشند مدام می‌گویند: ﴿اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ یا ﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً﴾، اما «الله!» تو یکپارچه رحمتی! تو یکپارچه علمی! این فقط برای عرشی‌هاست. ﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عَلَمًا﴾؛ حالا که این چنین است، پس ﴿فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا﴾. بالاخره آنها که توبه کردند معصوم نشدند و

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۱.

۲. سوره زمر، آیه ۷۵.

این‌طور نیست که جمیع «حقوق الله» و «حقوق الناس» را دادند، بالاخره کمبودی دارند؛ شما آن کمبودها را جبران کن! اگر توبه کردند و وارد این حوزه شدند، آن کمبودها را شما جبران کنید! ﴿فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ﴾ و اینها را از عذاب جهنم نجات بدهید!

ناقامی منحصر دانستن شفاعت فرشته‌ها بر مزید ثواب

فخر رازی از عده‌ای نقل می‌کند که شفاعت فرشته‌ها برای مؤمنین فقط برای مزید ثواب است؛^۱ ولی باید گفت که اینها «مثبتین» هستند، اگر ما ادله دیگری داشتیم که شفاعت را نصیب دیگران کرده است، منافات با این ندارد! شفاعت چهار، پنج مرحله دارد؛ کسانی که استحقاق دوزخ دارند، اگر مورد عنایت اهل بیت (علیهم السلام) بودند، به مناسبت اینکه پدر خوبی داشتند، برادر خوبی داشتند، فرزند شهیدی داشتند یا چیزی بالاخره سبب آن شد؛ همان‌طوری که خضر همیشه سر راه است، اهل بیت (علیهم السلام) هم این چنین هستند! وجود مبارک خضر به موسی (علیهما السلام) گفت سرّ اینکه ما این‌جا داریم کارگری می‌کنیم و دیوار را می‌چینیم، برای این است که زیر آن گنج است و برای دو بچه یتیم است که ﴿وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا﴾.^۲ همیشه خضر سر راه هست و بالاتر از خضر که اهل بیت هستند، سر راه می‌باشند! ممکن نیست کسی آدم خوبی باشد و نوه او یا نتیجه او، نتیجه نگردد، این چنین نیست! برهان خضر (سلام الله علیه) این است که چون پدرشان آدم خوبی بود، خدا مرا مأمور کرده که مشکل این بچه‌ها را حل کنیم. ذیل همین آیه ملاحظه فرمودید که جدّ هفتم نقل کردند و جدّ هفتم هم نقل کردند؛ جدّ هفتم اینها آدم خوبی بود! هفتادم اینها آدم خوبی بود! خدا فراموش نمی‌کند! ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾^۳ بالاخره یا به آدم می‌دهد یا به بچه آدم می‌دهد یا به نوه آدم می‌دهد. این‌طور است!

۱. مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۴۸۸؛ «احتج الکعبی بهذه الآیه علی أن تأثیر الشفاعة فی حصول زیادة الثواب للمؤمنین لا فی إسقاط العقاب عن المذنبین...».

۲. سوره کهف، آیه ۸۲.

۳. سوره مریم، آیه ۶۴.

پرسش: قبلاً می‌فرمودید که رابطه‌ای برقرار نیست.

پاسخ: بله، الآن این‌جا که شفاعت می‌کنند، آن‌جا هم شفاعت می‌کنند؛ نه اینکه برای او عائله باشد و هر کسی هم حق شفاعت ندارد! فرشته‌ها شفاعت می‌کنند، علما شفاعت می‌کنند، نه اینکه از بچه‌های خودشان شفاعت کنند. گاهی ممکن است نوح که شفیع است از بچه خودش شفاعت نکند «کما هو الحق» که شفاعت نمی‌کند و از دیگری شفاعت می‌کند؛ رابطه فرزندی که برقرار نیست، رابطه نبوت و ولایت و ایمان است. این مثلاً می‌گوید که مؤمنین را به درجات برتر برسانید.

اگر کسی استحقاق دوزخ داشت و کاری بالاخره در دنیا انجام شد و پسری، برادری، بسته‌ای از بستگان اینها شهید، جانباز یا آزاده شد، بالاخره کاری برای اسلام کرد، ممکن است به برکت اهل بیت این به جهنم نرود، این مرحله اوّل؛ برخی‌ها هم به جهنم رفتند، ممکن است به شفاعت اهل بیت (علیهم السلام) از جهنم بیرون بیایند؛ البته غیر از ملحدان و مشرکان، این مرحله دوّم. اگر کسی آن لیاقت را ندارد که به این زودی از جهنم بیرون بیاید، تخفیف عذاب به وسیله شفاعت این خاندان نصیب او می‌شود، سه؛ اگر به برکت شفاعت اینها از جهنم آزاد شدند و لیاقت بهشت پیدا نکردند و مدتی باید در اعراف بمانند، در اعراف می‌مانند، چهار؛ آنهایی که اعرافی هستند و هنوز لیاقت بهشت پیدا نکردند، اگر مشمول شفاعت اهل بیت (علیهم السلام) شدند، از اعراف به بهشت می‌روند، پنج؛ آنهایی که در بهشت هستند، اگر مشمول شفاعت شدند، ترفیع درجه پیدا می‌کنند، شش؛ مگر برای شفاعت حدّ خاصی است؟! جناب زنجشیری^۱ نقل کرده و تفسیر کبیر رازی هم این حرف را آورده که این آیه دلالت می‌کند بر اینکه شفاعت منحصر برای زیادی درجه است. خیر! این آیه «مُثَبَّت» این مرحله است، امّا آیات دیگر و شفعی دیگر هستند که آن را انجام می‌دهند.

۱. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۱۵۳؛ «قلت: هذا بمنزلة الشفاعة، وفائدته زیادة الکرامة و الثواب».

فرمود: ﴿وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ * رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ﴾؛ خدایا اگر اینها هنوز شایسته

ورود به بهشت نیستند، اینها را وارد بهشت کن! حالا اینها از جهنم نجات پیدا کردند ﴿وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾.

اما اینها اعرافی هستند یا بهشتی می باشند؟ اینها مدتی باید صبر کنند و بعد وارد بهشت شوند که این طولانی

بودن مدت، برای آنها رنج آور است. اینها را وارد بهشت کنید! اینها همه شفاعت است. ﴿رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتِ

عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ﴾؛ اینها را وارد کنید! ﴿وَمَنْ صَلَحَ﴾؛ یعنی ﴿مِنْ آبَائِهِمْ وَازْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ﴾ را وارد کنید

که ﴿الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ سوره مبارکه «طور» تأمین شود.

علّت به کار بردن «رَبَّنَا» در ابتدای اکثر ادعیه

همه این دعاها با «ربنا» است و کمتر با «یا الله» یا «الهی» مطرح است، برای اینکه انسان با «رب» خود کار

دارد، با پروردگار خود کار دارد و با این اسم کار دارد، گرچه همه «اسمای حسنا» برای ذات اقدس الهی است؛

ولی انسان وقتی بیماری دارد که نمی گوید «یا ممیت»! می گوید: «یا شافی»! با آنکه «شافی» همان «ممیت» است و

«ممیت» همان «شافی» است؛ ما از این راه با او رابطه برقرار می کنیم، وگرنه آنجا هیچ فرقی بین اسمای او که

بسیط محض است و همه «اسمای حُسنا» را یکجا دارد نیست، چون «إماته» و شفای او کنار هم است؛ ولی ما

از این راه که می خواهیم تقرب پیدا کنیم می گوییم، «یا شافی»! و دیگر نمی گوییم «یا ممیت»! دعاها را ما هم

همین طور است، ما با ربوبیت او کار داریم؛ «الله» بودن او جامع همه اینهاست، ما با «الله» بودن او به خاطر آن

رابطه ضعیف، آن استحقاق را نداریم که بگوییم «یا الله»! گاهی هم می گوییم «یا الله»، چه اینکه بعضی از

بزرگان هم که دید وسیع تری دارند «یا الله» می گویند؛ ولی معمولاً یک انسان نیازمند با ربوبیت «الله» کار دارد،

با این اسم حَسَن کار دارد، غالب ادعیه قرآنی هم «رَبَّنَا» است؛ ﴿رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ

صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَازْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ که دیگر رحیم و رؤوف نفرمود.

رعایت شدن ادب دعا با آوردن عزیز و حکیم در پایان آن

فرمود این جا ما رأفت را که گفتیم، رحمت را که گفتیم، علم را هم که گفتیم: ﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا﴾ ولی تو نفوذناپذیری و هیچ کسی نمی تواند در شما نفوذ کند و ما هم غیر از عرض ادب چیز دیگری نداریم و نمی خواهیم تحمیلی در کار شود، همه اینها خواسته های ماست؛ ولی «لطف آن چه تو اندیشی حکم آن چه تو فرمایی». ^۱ این طور نیست که حالا کسی بخواهد چیزی به خدمتتان عرض کند که تحمیلی و پیشنهادی باشد. رحمت را که ما گفتیم؛ یعنی یکپارچه رحمتی و یکپارچه هم علمی که می دانی چه کسی صلاحیت دارد یا ندارد.

﴿وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ﴾، این ﴿فَقَدْ رَحِمْتَهُ﴾ گوشه ای از اعمال آن ﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً﴾ است که در آیه قبل بیان فرمودند. بعد فرمود این فوز عظیمی است که نصیب اینها می شود، تو هم با عزت و حکمت داری اداره می کنی و اینها هم فوز عظیم هستند؛ عزت و حکمت تو مسبوق به آن رحمت و علم بی کران ذاتی توست که تو یکپارچه رحمت و علمی و در اثر آن یکپارچه رحمت و علم بودن، عزیز و حکیمی و اعمال این عزت و حکمت باعث می شود که یک عده به فوز عظیم می رسند.

برتری شدت غضب الهی با کافران از غضب بین خودشان

اما عده ای که کفر ورزیدند، خدای سبحان درباره آنها می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ﴾؛ چند چیز مقدم و مؤخر است، یک؛ بعضی از امور هم حذف شده است، دو؛ توضیح مطلب این است که «لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ»؛ در دنیا دعوت شدید و کفر ورزیدید، «مَقْتُ» خدا، یعنی غضب خدا که ﴿كَبِيرَ مَقْتًا﴾ ^۲ و «مَقْتُ» هم «هو الغضب»، غضب خدا

۱. دیوان حافظ، غزل ۴۹۳؛ «در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم *** لطف آن چه تو اندیشی حکم آن چه تو فرمایی».

۲. سوره غافر، آیه ۳۵.

نسبت به شماست آن وقتی که دعوت انبیا را انکار می‌کردید و کفر می‌ورزیدید؛ این «مَقَت» ﴿اَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ اَنْفُسُكُمْ﴾ «الیوم»؛ شما «الیوم» ﴿كُلَّمَا دَخَلْتَ اُمَّةً لَعَنْتُ اَحْتَهَا﴾^۱ که در سوره «اعراف» بود یا ﴿يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا﴾^۲ که این مضمون در سوره مبارکه «عنکبوت» هست و وقتی وارد جهنم هم شدید می‌گویید: ﴿يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ﴾^۳ این یک مطلب؛ به مالک دوزخ می‌گویید: ﴿يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَكِثُونَ﴾^۴ این هم یک مطلب؛ شیطان هم به شما گفته ﴿لَوْ مَوَّا اَنْفُسَكُمْ﴾^۵ این هم یک مطلب دیگر. شما همه از هر طرف گرفتار سرزنش درون هستید که هم خودتان را لعنت می‌کنید، هم شیطان به شما گفته که ﴿فَلَا تَلُومُونِي وَ لَوْ مَوَّا اَنْفُسَكُمْ﴾؛ من دعوت کردم، می‌خواستی نیایی! این همه دعوت‌نامه بود از انبیا و اولیا که به شما رسیده، می‌خواستی آن‌جا بری! من یک وسوسه‌ای کردم و وسوسه هم یک کارت دعوت است، آن الهام‌های الهی مگر کارت دعوت نبود؟! از درون و بیرون که خدای سبحان دعوت‌نامه برای شما نوشته، این قرآن مگر دعوت‌نامه نیست؟! آن فطرت مگر دعوت‌نامه نیست؟! آن برهان عقلی مگر دعوت‌نامه نیست؟! من فقط یک وسوسه کردم ﴿فَلَا تَلُومُونِي وَ لَوْ مَوَّا اَنْفُسَكُمْ﴾، پس از طرف ابلیس ﴿لَوْ مَوَّا اَنْفُسَكُمْ﴾ هست، از طرف خودشان نسبت به دیگران ﴿كُلَّمَا دَخَلْتَ اُمَّةً لَعَنْتُ اَحْتَهَا﴾ هست، ﴿وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا﴾^۶ هست، ﴿يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ﴾^۷ هست که در سوره مبارکه «عنکبوت» است، در جهنم هم ﴿يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ﴾ هست؛ لذا «مَقَت» و غضب اینها نسبت به خودشان زیاد است؛ ولی فرمود با همه این شدت غضب و خشم و سرزنشی که نسبت به خودتان دارید «لَمَقَتُ اللّٰهَ اَنْفُسَكُمْ» آن وقتی که کفر

۱. سوره اعراف، آیه ۳۸.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۲۵.

۳. سوره حاقه، آیه ۲۷.

۴. سوره زخرف، آیه ۷۷.

۵. سوره ابراهیم، آیه ۲۲.

۶. سوره عنکبوت، آیه ۲۵.

۷. سوره عنکبوت، آیه ۲۵.

می‌ورزیدید ﴿اَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ اَنْفُسُكُمْ﴾، زیرا طوری خدا انسان را عذاب می‌کند که به ذهن کسی نمی‌آید؛ در بخش پایانی سوره مبارکه «فجر» دارد که ﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا﴾؛^۱ چه می‌دانیم عذاب الهی چگونه است؟! ﴿وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدًا﴾^۲ اصلاً به ذهن کسی نمی‌آید که خدا چگونه کسی را عذاب می‌کند؟ چگونه به بند می‌کشد؟ فرمود: ﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا * وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدًا﴾، این نفس هم نفس مسوِّله و نفس اماره است. شما نفس مسوِّله خودتان را که ﴿سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ﴾^۳ ملامت می‌کنید. نفس «أَمَارَهُ بِالسَّوْءِ» که می‌توانست «أَمَارَهُ بِالْحَسَنِ» باشد را ملامت می‌کنید؛ اَمَّا ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾^۴ را که ندارید، آنهایی که دارند از آن حمایت می‌کنند، آن را تشویق می‌کنند، اجلال و تکریم دارند؛ شما آن چیزی را که دارید، همان را مذمت می‌کنید. بنابراین آنکه محذوف است این است «لَمَقْتُ اللَّهَ اَنْفُسُكُمْ» که این به قرینه «أَنْفُسُ» بعدی حذف شد. چرا خدا نسبت به شما غضب دارد؟ آن «إِذْ تُدْعَوْنَ» و «تَكْفُرُونَ» دلیل هستند؛ یعنی «لَمَقْتُ اللَّهَ اَنْفُسُكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ فَتَكْفُرُونَ» این ﴿اَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ اَنْفُسُكُمْ﴾. شما وقتی که دعوت شدید و کفر ورزیدید، ذات اقدس الهی به مناسبت کفر شما، نسبت به شما غضب کرده است. «لَمَقْتُ اللَّهَ اَنْفُسُكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ»، این ﴿اَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ اَنْفُسُكُمْ﴾ می‌باشد. «مَقْتُ» شما و غضب شما و رنج شما و سرزنش شما که در این همه از آیات آمده، آن «مَقْتُ» و غضب الهی از همه اینها بیشتر است، ﴿فَتَكْفُرُونَ﴾.

اعتراف به گناهان توسط کافران و تقاضای بازگشت به دنیا

حالا اینها چه می‌گویند؟ اینها دست به تضرع برمی‌دارند و می‌گویند: ﴿قَالُوا رَبَّنَا اُمَّتَنَا اَتَتْكُنَّ وَاَحْيَيْنَا اَتَتْكُنَّ فَاَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا﴾؛ خدایا! ما قدرت تو را دیدیم که دوبار حیات را از ما گرفته‌ای، دو بار به ما حیات دادی، ما

۱. سوره فجر، آیه ۲۵.

۲. سوره فجر، آیه ۲۶.

۳. سوره یوسف، آیات ۱۸ و ۸۳.

۴. سوره فجر، آیات ۲۷ و ۲۸.

در دنیا زنده بودیم که ما را «إماته» کردی و وارد برزخ کردی؛ در برزخ به وضعی مُردیم - حالا با نفخ صور یا با هر چه که بود مُردیم - از برزخ ما را وارد صحنه قیامت کردی: ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾. پس ﴿أَمَّا اثْنَتَيْنِ﴾ که یکی «إماته» از دنیا و به برزخ بردن است و یکی هم «إماته» از برزخ است که وارد قیامت کردن است. در برزخ آدم با نفخ صور می‌میرد و بعد دو «احیاء» دارد؛ احیای برزخی دارد، ما وقتی که از دنیا مُردیم، به حیات برزخی در برزخ زنده‌ایم و وقتی هم که از برزخ رخت برمی‌بندیم، موت جدیدی است که به حیات دوم وارد صحنه قیامت می‌شویم. پس چهار امر است: یکی مرگ از دنیا، دومی حیات در برزخ، سوم مرگ از برزخ و چهارمی که حیات در آخرت است. عرض کرد خدایا ما همه اینها را آزمودیم، تجربه کردیم و فهمیدیم که اشتباه کردیم، اعتراف می‌کنیم! این ﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ﴾^۱ که در جای دیگر است و این جا هم تصریح شده است. عرض می‌کنند: ﴿رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ﴾ یک، ﴿أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾ دو، ﴿فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا﴾ بد کردیم، برای اینکه حق برای ما روشن شد. ما الآن این جا نمی‌توانیم که ایمان بیاوریم، الآن راه ایمان بسته است، قیامت ظرف عمل است، نه ظرف حساب! اگر ایمان ممکن بود همان جا ایمان می‌آوردند. تمام رنج این است که انسان بعد از مرگ حق را می‌بیند؛ اما نمی‌تواند ایمان بیاورد.

عَلَّتْ تَقَاضَىٰ بَازِغَشْتَ بَهِ دُنْيَا وَ عَدَمِ امْكَانِ اعْتِرَافِ بَهِ اِيْمَانِ دَرِ اٰخِرَتِ

چون ایمان - در بحث‌های قبل هم ملاحظه فرمودید - برای عقل نظر نیست، برای عقل عمل است. همان‌طوری که در بیرون ما بخشی از نیروهای ما عهده‌دار ادراک هستند و بخشی از نیروهای ما عهده‌دار کار و حرکت می‌باشند، در درون هم این چنین است. ما در بیرون چشم و گوش داریم، برای فهمیدن و دیدن؛ دست و پا داریم، برای رفتن و کار کردن و عمل کردن، پس هم نیروی ادراکی داریم، هم نیروی تحریکی؛ در بیرون

«قد تقدم مرارا» که انسان چهار گروه است: یا هر دو بخش آن نیرومند است؛ مانند کسانی هستند که مجاری ادراکی آنها صحیح است و خوب می بینند، خوب می شنوند، مجاری تحریکی آنها خوب است، دست و پای قوی دارند؛ مثل جوان سالم که خطر را می بیند و فرار می کند و خودش را نجات می دهد. گروه دوم کسانی هستند که مجاری ادراکی آنها سالم است؛ چشم خوبی دارند، گوش خوب دارند؛ اما دست و پای آنها فلج است و ویلچری هستند؛ اینها مار و عقرب را می بینند؛ اما قدرت فرار ندارند، چون چشم و گوش که فرار نمی کند، دست و پا فرار می کنند که «فلج» است. این عالم بی عملی که یا رومیزی می گیرد یا زیرمیزی می گیرد یا سخنرانی می کند، همین که از منبر پایین آمد ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ را زیر پا می گذارد. این شخص آیه حجاب را خوانده، تفسیر کرده، درس گفته و این فهم را دارد؛ اما آن تصمیم گیری که به عهده عقل عملی است فلج است، او می شود عالم فاسق، چرا؟ شما حالا مدام آیه و روایت بخوان! مثل آن کسی که ویلچری است شما مدام به او عینک بده، ذره بین بده، دوربین بده، تلسکوپ بده یا میکروسکوپ بده، او مشکل دید ندارد، شما چه می خواهید به او بدهید؟ او مشکل دست و پا دارد! عالم بی عمل مشکل قرآن و روایت ندارد، او خودش درس گفته، مگر علم به کار می رسد؟ علم پنجاه درصد قضیه است، مگر چشم فرار می کند؟ مگر گوش فرار می کند؟ دست و پا فرار می کند که فلج است! در درون ما یک دست و پایی است به نام عقل عمل که کار می کند و کار یعنی این! عقل «مَا عَبْدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانَ»^۲ یعنی اراده و تصمیم و عزم و اخلاص و نیت برای این است که این الآن فلج است! مدام علم و مدام آیه بخوان، فایده ندارد! گروه سوم کسانی هستند که دست و پای آنها خیلی قوی است، لکن چشم و گوش آنها بسته است، این آسیب می بیند، اینها مقدّسان بی درک هستند، هر چه به اینها

۱. سوره نور، آیه ۳۰.

۲. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۱، ص ۱۱.

بگویی عمل می‌کنند، اما نمی‌فهمند که به چه عمل کنند! گروه چهارم هم که فاقد «طهورین» هستند؛ نه چشم و گوش سالمی دارند و نه دست و پای سالمی دارند.

بنابراین در بیرون ما پنج مطلب است: مطلب اول که مقسم است این است که یک ادراکی و یک تحریکی داریم، این مطلب اول؛ که از نظر تقسیم و داشت و نداشت، چهار گروه می‌باشند: یک گروه هستند که هر دو عضوشان سالم است، یک گروه هستند که هر دو عضوشان بیمار است، یک گروه هستند که ادراک آنها قوی است و عمل آنها محروم است و گروه چهارم هم به عکس است؛ درون هم این چنین است. فرمود در قیامت انسان از نظر عمل ویلچری است؛ ولی چشم او قوی است: ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۱ میلیون‌ها فرسخ را که شما بخواهی ببینی، می‌توانی؛ برای اینکه نه کوهی هست، نه دره‌ای هست، نه تپه‌ای هست، نه چاله‌ای هست، نه درختی هست، نه دیواری هست، نه قصری هست، همه را ما کوبیدیم ﴿فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا﴾ * لا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا^۲؛ هیچ پستی و بلندی نیست. از این طرف هم فرمود: ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۳ و «حدید» هم یعنی حدّت و تیزی؛ چشم تیزبین است، صحنه هم صاف است و هیچ مشکل علمی نیست؛ اما دست و پا فلج و ویلچری است، قیامت این طور است! لذا به خدا عرض می‌کند ما را ببر دنیا آن‌جا جای کار است، این‌جا که جای کار نیست!

سرّ «يوم الحسرة» بودن قیامت

قیامت تمام افسوس در این است که انسان تمام حقیقت برای او روشن می‌شود و نمی‌توان ایمان بیاورد «الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ»؛ مثل اینکه حضرت از قیامت آمده و دارد خبر می‌دهد. این بیان نورانی حضرت رسول (صلی

۱. سوره ق، آیه ۲۲.

۲. سوره طه، آیات ۱۰۶ و ۱۰۷.

۳. سوره ق، آیه ۲۲.

الله علیه و آله و سلم) در نهج البلاغه هم آمده است که آن فرماییشان بلند حضرت را وجود مبارک حضرت امیر در نهج البلاغه نقل می‌کنند و اسناد می‌دهد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این چنین فرموده است که «الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَ غَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ»^۱؛ هیچ کاری مقدور کسی نیست، یک چنین عالمی ما داریم! این است که عرض می‌کنند خدایا! تمام این حق برای ما روشن شد و ایمان آوردن چیز خوبی است؛ ولی این جا، جای ایمان نیست و ما نمی‌توانیم ایمان بیاوریم، دست و پای ما را باز کنید و باز کردن دست و پا به این است که ما را به دنیا برگردانید.

پرسش: چه حظی بالاتر از درک معرفت هست؟

پاسخ: نه! درک معرفت برای کسی که به او می‌تواند ایمان بیاورد لذیذ است؛ این درک معرفت عذاب آور است؛ انسان می‌داند که آب کوثر و زلال است و خودش هم از تشنگی هل هل می‌زند؛ ولی نمی‌تواند یک کاسه بگیرد بخورد، چه دردی از این بدتر! اگر کوثر را نبیند، آب زلال را نبیند و آب خنک را نبیند، با عطش می‌سازد و می‌سوزد؛ اما وقتی این کوثر خنک را می‌بیند و از این طرف هل هل می‌زند و دسترسی به این ندارد، دستش فلج است یا پایش فلج است، چه حسرتی از این بدتر؟! بنابراین می‌گویند: «فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا» آنجا هم در آن آیه می‌فرماید: «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ»؛ اینها پودر می‌شوند! «سحیق» یعنی پودر شده و کوبیده شده. «فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ» - این استفهام استدعایی است - آیا می‌شود که ما را از این صحنه بیرون ببرید و ما را به جایی برسانی که ما بتوانیم ایمان بیاوریم؟! وگرنه اینها که کوثر را می‌بینند، دلشان نمی‌خواهد که ما را از این جا ببرند جای دیگر که کوثر را نبینیم، ما را به جایی که به کوثر ایمان

بیاوریم! جواب می‌دهد که تمام کارهای شما در دنیا به حجت بالغه رسیده است، شما خودتان به انبیایان گفتید که

چه موعظه کنید و چه موعظه نکنید ﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ﴾^۱ که برای ما یکسان است.

«أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا»